

تعریف:

اسم نکره، جامد غیر مصدر، منصوب، فضله ای است که اینچنین صفت دارد که ابهام را از آنچه قبلش می آید از ابهام ذات یا نسبت زایل می کند

■ **إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا**

اقسام و عامل در آن:

۱. تمییز مفرد یا ذات:

وقتی که ممیز آن لفظاً بر عدد، یا یکی از مقادیر (کیل و وزن و مساحت)، یا چیزی که فرعی برای تمییز است (منظور آنچه که ممیز مصنوع از جنس تمییز باشد مثل خاتم که مصنوع است از فضّه در مثال هذا خاتمُ فضّه) دلالت کند.

■ **إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا**

(کوکباً: تمییز منصوب؛ ممیز آن عدد احد عشر)

■ **خَلَطْتُ حَلِيبَ الْوَلَدِ بِقَدْحٍ مَاءً**

ماء: تمییز منصوب؛ ممیز آن قدح، که نوعی اطرز مقادیر می باشد

■ **حَصَدْتُ مُحْصُولَ فِدَّانٍ قَمْحًا**

قمحاً: تمییز؛ ممیز آن فدان، که آن مقداری است که بر مساحت دلالت می کند.

■ **اشْتَرَيْتُ قَيْرَاطًا ذَهَبًا**

ذهباً: تمییز؛ ممیز آن قیراطاً، که مقدار دال بر وزن می باشد.

■ **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ**

خیراً: تمییز و منصوب؛ مثقال: ممیز آن که نوعی وزن می باشد

■ **هذا خاتمٌ حديدًا**

حدیداً: تمییز و منصوب؛ و ممییز آن خاتم که آن فرع از تمییز است، زیرا الخاتم فرعی از الحدید است و اصل آن نمی باشد.

۲. تمییز نسبت یا جمله:

وقتی که ابهام و غموض را از معنای عام موجود بین دو طرف جمله (یعنی معنای منسوب به چیزی) زایل سازد، و به همین جهت تمییز نسبت نامیده می شود، و دارای انواع زیر است:

۱. تمییزی که در معنای اصلی فاعل است

■ اشتعلَ الرأسُ شیباً

شیباً: تمییز جمله قبلش می باشد و اصل آن در معنی فاعل است به تقدیر: و اشتعلَ شیبُ الرأسِ

۲. تمییزی که در معنای اصلی مفعول به است مانند آیه:

■ فَجَرْنَا الْأَرْضَ عَيُوناً

عیوناً: تمییز جمله قبل از خود است، و اصل آن در معنی مفعول به می باشد: و فَجَرْنَا عَيُونَ الْأَرْضِ

۳. تمییزی که بعد از افعال تعجب واقع می شود

■ أكرم به أباً

أباً: تمییز جمله ما قبل خود است و مانند آن لله درّه فارساً می باشد

۴. تمییزی که در اصل مبتداست

■ زیدٌ أكثر منك مالاً یعنی مال زید أكثر من مالک

حکم تمییز:

الف) تمییز مفرد:

۱. تمییز مفرد با اضافه شدن اسم ممییز به آن مجرور می شود یا اینکه مستقیماً منصوب می گردد

۲. و یا هرگاه تمییز برای کیل، یا وزن، یا مساحت باشد با حرف جر مجرور می شود مثل:

■ اشتریتُ کیلهً حلیباً

یعنی کیلی از شیر، که تمییز برای کیل می باشد

■ اشتریتُ درهماً ذهباً

یعنی درهمی از طلا، که تمییز برای وزن است

■ بعثُ محصولُ فدانٍ قمحاً

یعنی فدانی از گندم، که تمییز برای مساحت است

۳. و هرگاه ممیز به تمییز اضافه شود، جرّ تمییز مفرد واجب می شود

■ اشتریتُ فدانٍ أرضی

فدان ممیز به تمییز أرض اضافه شده است اما هرگاه ممیز به

غیر تمییز اضافه شود، واجب است تمییز، منصوب یا مجرور

به من شود مثل: آیه فمن يعمل مثقال ذره خيراً يره و مانند:

فی الإناءِ قد راحهٍ من دقیق. اما اگر ممیز از عددهای ثلاثه تا

عشره یا مئه و ألف، یا ملیون و یا ملیارد و خود عدد مضاف

باشد، تمییز مجرور و در غیر اینصورت نصب تمییز واجب می

شود مانند:

■ کتبتُ ألفَ سطرٍ و قرأتُ ثلاثهَ کتبٍ و فی الکتابِ مئهَ صفحہ

۴. و هرگاه ضمیر مفرد متعدد باشد، تعدد آن با عطف و بدون عطف

جایز است، به خصوص اگر تمییز مخلوط از ۲ چیز باشد، مثل:

■ عندی سمناً عسلاً، أو سمناً و عسلاً

(ب) تمییز جمله:

۱. هرگاه تمییز جمله بعد از أفعال تفضیل واقع شود، اگر در معنای

فاعل باشد، منصوب می شود. مثل:

■ المتعلّمُ أكثرُ إجادهً

به تقدیر کثرتِ إجاده المتعلّم اما اگر چنین نباشد، جر آن به

اضافه واجب می شود. مثل:

■ هندُ أفضلُ امرأه

امرأه: تمییزی است که به افعال تفضیل اضافه شده است و در

معنی فاعل نمی باشد، ما آن را به صورت مضاف الیه مجرور
به کسره ظاهر اعراب می دهیم

۲. و هرگاه افعال تفضیل به غیر تمییز اضافه شود، تمییز واجب
النصب می شود مثل:

■ هِنْدُ أَفْضَلُ النِّسَاءِ شَاعِرَةً

شاعره: تمییز، که نصب آن واجب است به دلیل اینکه افعال
تفضیل به غیر تمییز اضافه شده است.

۳. و اگر تمییز محوّل از فاعل یا از مفعول به صورت صناعتی باشد تا
بین آن و فاعل در معنی نه در صناعت فرق ایجاد شود مثل:

■ اللهُ دَرَكٌ فَارِسًا

که تمییز از فاعل صناعتی یعنی از فاعل در لفظ و معنی
بدست نیامده است، بنابراین جایز است با من مجرور شود
مثل:

■ اللهُ دَرَكٌ مِنْ فَارِسٍ

که مقصود تعجب از فارس بودن اوست نصب تمییز واجب
است مثل:

■ عَلَا الْأَمِينُ مَنْزِلَةً

منزله: تمییز منصوب، زیرا از فاعل صناعتی حاصل نشده است
به تقدیر: عَلَتْ مَنْزِلَةُ الْأَمِينِ

چند نکته:

۱. تمییز پس از هر چیزی که اقتضای تعجب را دارد یا بر مماثله و
شبهت و یا مغایرت و تفاوت دلالت کند، می آید.

■ كَفَى بِهٖ عَالِمًا، وَ أَنْتَ مِثْلِي عِلْمًا، وَ أَنْتَ غَيْرِي قَدْرًا

۲. عامل نصب یا جر به اضافه، در تمییز مفرد، لفظ مبهم است

■ اللهُ دَرَهُ فَارِسًا

اما در جر به من عامل همین حرف است

■ اللهُ دَرَهُ مِنْ فَارِسٍ

۳. عامل تمییز اغلب بر تمییز مقدم است مخصوصاً موقعی که این

عامل اسم باشد

▪ اشتریتُ رطلاً عسلاً

عسلاً تمییز و عامل آن اسم رطلاً می باشد

یا فعل جامد باشد

▪ مثل: ما أحسنه رجلاً

رجلاً تمییز و عامل آن فعل جامد ما أحسنه می باشد.

و تقدم تمییز بر عامل متصرف نادر است (مقصود از عامل متصرف

فعلی است که از آن ماضی، مضارع، امر، اسم مفعول و صفت

مشبّه مشتق می شود.)